

سبک‌شناسی رسایل خواجه‌عبدالله انصاری

دکتر تقی اجیه* آزاده پوده**

چکیده

در این مقاله به سبک‌شناسی چند رساله برگزیده از خواجه‌عبدالله انصاری پرداخته شده است. توجه به ویژگی‌های سبک‌شناختی در سده اخیر در میان ادیبان و سخنوران اهمیت فراوانی دارد؛ چراکه سبک ادبی هر نویسنده نمایانگر طریق به تصویر کشیدن اندیشه سخنور و کلید گشایش اسلوب بیان او در افاده معنا به ذهن مخاطب است. نوع الفاظ و ترکیب‌ها و جمله‌بندی‌ها و طرز تعبیر معانی از مؤلفه‌های اساسی سبک ادبی است. خواجه‌عبدالله انصاری، از مشاهیر عرفان و ادب فارسی، تألیفات متعددی دارد که شایسته تجزیه و تحلیل سبک‌شناختی است. بدین منظور، اسلوب‌های وی در نگارش آثار تعلیمی صوفیانه بررسی شد، به‌خصوص در پنج رساله کُنزالسالکین، واردات، دل‌وجان، هفت‌حصار، قلندرنامه که سرمشق پیدایش آثار پس از آن بوده‌اند. آهنگین بودن، بسامد بالای جمله‌های عربی، تلمیح، تناسب، تکرار، تشبیه، استعاره مکئیّه و کنایه از برگزیده‌ترین آرایه‌های مورد توجه اوست و نیز به دلیل خطیب بودن خواجه، غرض ثانویه هشدار و ارشاد در آثار او غالب است و از نظر کمیت در سطح زبان، وی تمایل به اطناب غیرممل دارد تا ایجاز.

کلیدواژه‌ها: خواجه‌عبدالله انصاری، رسایل، سبک‌شناسی، سطح زبانی، سطح ادبی

مقدمه

تأثیر نحوه کلام خواجه‌عبدالله انصاری بر ادبیات تعلیمی صوفیه نزد محققان ادیب امری معلوم است. تلاقی مفاهیم عمیق عرفانی با قلم شیوای او، آثار خواجه را جاودانگی بخشیده است و از این روی، تحقیق از زاویه سبک‌شناختی می‌تواند نکات خوبی را در زیبایی‌شناسی ادبی آثار او نمایان سازد. از این رهگذر، پنج رساله، برگزیده‌ترین آثار وی، در این مقاله بررسی می‌شود. مقصود اصلی از سخن، بیان معانی متفاوت و حالات مختلف است و در صورتی آن را کلام ادبی و گوینده آن را ادیب سخن‌سنج می‌گویند که منظور خود را در زیباترین وجه ممکن برساند، و در روح خواننده مؤثر واقع شود؛ آن چنان که، موجب انقباض و انبساط خاطر گردد و حالتی که مقصود اوست از غم و شادی و مهر و کینه و رحم و انتقام و... در وی ایجاد کند. و این ویژگی‌ها را از سخنی می‌توان انتظار داشت که به زیور و زینت فصاحت و بلاغت و سایر محسنات لفظی و معنوی، آراسته باشد

(رک. همایی، ۱۳۸۰: ۴). هر شاعر یا نویسنده‌ای برای انتقال کلام و مفاهیم به خواننده، روش خاصی را برمی‌گزیند که در اصطلاح ادبی به آن «سبک»^۱ می‌گویند.

در متون قدیم بلاغی نظیر *الصناعتین* از سبک، سخن رانده شده (رک. عسکری، ۱۳۱۹: ۱۶۷)؛ ولی جامع‌ترین تعریف در نزد متقدمان تعریفی است که عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۱ق) می‌آورد. وی معتقد است که فهمیدن معانی نحو و جایگاه کلمات در جمله، ضمن ایجاد معانی متفاوت، سبک‌های مختلف را پدید می‌آورد (رک. حاج ابراهیمی، ۱۳۷۶: ۸۴). وی ضمن توضیحاتش از مهم‌ترین عوامل مؤثر در اختلاف سبک (گزینش الفاظ و نحوه همنشینی آنها) بسیار سخن رانده و از اثر آن در مخاطب غافل نبوده است.

در دوره معاصر سبک‌شناسی اهمیت فوق‌العاده یافته و مکاتبی در آن شکل گرفته است:

۱- مکتب فرانسوی که پایه‌گذار آن شارل بالی^۱ (م ۱۹۴۷م) از شاگردان فردینان دوسوسور^۲ است.

۲- مکتب آلمانی که پایه‌گذاران آن کارل فوسلر^۳ (م ۱۹۴۶م) و لتوا اسپتیزر^۴ (م ۱۹۶۰م) هستند.

به هر حال، اگرچه تعریف‌های موجود درباره سبک جای تأمل دارد، در میان دانشمندان اسلامی ابن‌خلدون آن را عبارت از «روشی که ترکیب‌ها در آن ساخته و پرداخته می‌شود یا قالبی که عبارت‌ها و کلمات در آن ریخته می‌شود» دانسته است (پروین-گنابادی، ۱۳۶۴: ۵۰۴) و در میان متأخران به طور کلی «سبک و اسلوب، وحدتی است که در آثار هر کسی به چشم می‌خورد، یک روح یا ویژگی مشترک و متکرر که منبعث از تکرار عوامل یا مختصات است که توجه یک مخاطب دقیق را جلب می‌کند (رک. شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۳-۱۴).

عوامل سبک‌ساز

سبک‌شناسان و نقادان سخن، پیدایش سبک‌های مختلف را وابسته به عواملی می‌دانند که نویسنده در گزینش و کاربردشان مختار است. عواملی که به عناصر سبکی معروف‌اند (رک. عبادیان، ۱۳۶۸: ۵۷). این عوامل عبارت است از:

۱- **شخصیت:** بدیهی است که اثر ادبی حاصل نگرش خاص نویسنده به جهان درون و بیرون است. بر این اساس، هر وقت شخص صاحب‌قلم به «آفاق و انفس»^۵ نگاه تازه‌ای داشته باشد، برای انتقال این صورت‌های ادراکی و ذهنی از زبان جدیدی استفاده می‌کند (رک. شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۵). و چون صاحبان قلم در شاکله و استعدادهای عاطفی، احساسی، هیجان و خلق متفاوت‌اند، بالطبع سبک آنها که آبخور آن عناصر استاز هم متفاوت می‌شود. البته جای تردیدی نیست که در ادبیات تعلیمی علاوه بر شخصیت سخن‌گو، شخصیت مخاطب سخن هم در سبک و متن اثر می‌گذارد (رک. عبادیان، ۱۳۶۸: ۱۵۹). چون غرض صاحب‌سخن از سخنش اثربخشی در متعلمان است که مخاطب اویند و ناچار باید بین خودش و مخاطب به حسب انتخاب و اختیارش هماهنگی ایجاد کند.

۲- محیط

منظور ما در این بحث، محیطی است که در منظر و نگاه و همچنین استعداد و شخصیت پنهان و پیدای سخن‌گو اثر دارد و تا سر حد شکوفا شدن استعدادها در او تأثیر می‌کند. محیط در افق اندیشه و خیال نویسنده اثر بالفعل دارد و نیز در روانی و رقت الفاظ ترکیب‌ها اثر مستقیم می‌گذارد. از این روی، سبک سخنور را رنگ می‌بخشد. مناظر طبیعی، فراز و فرودهای محیط در حوادث و پیشامدها، نوع سبک زندگی و... از جمله عوامل مهم محیط‌ساز هستند که در سبک سخنور تأثیرگذارند.

1- Chares Bally

2- Ferdinand de saussur

3- Karl Vossler

4- Leo Spitzer

۵ - تعبیر قرآن کریم در سوره فصلت، آیه ۵۳ است. «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...»

۳- موضوع

اگر موضوع نوشتار، مدح، هجو یا رثا و... باشد، سخن حتماً سبک و سیاقی خاص می‌طلبد. یا اگر متن ادبی یا علمی باشد، ارکان سخن تغییر می‌یابد؛ چه اگر متن ادبی خالی از خیال، عاطفه، استعاره و تشبیه باشد حُسن ندارد و بالعکس گرایش متن علمی به این گونه آرایه‌ها در سخن امری قبیح است. پس نویسنده باید به موضوع سخن به دقت بنگرد و سبک نوشتار خود را بر حسب موضوع زیباتر و رساتر کند تا قصد و غرض او به‌درستی به خواننده منتقل شود.

۴- امکانات زبان

سبک «محصول گزینش خاصی از واژه‌ها و عبارتهاست که نویسندگان مختلف برای بیان یک معنی واحد، تعبیر مختلف را بر می‌گزینند و از واژه‌ها و عبارات گوناگونی استفاده می‌کنند و بدین ترتیب بین سبک آنان اختلاف است» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۳). ویژگی‌هایی چون ترکیب جملات و نحو و شرایط هم‌نشینی جمله‌ها در سبک نیز مؤثر است. «گاهی اوقات اکثر واژه‌های دو متن، یکی است، اما اختلاف در تأکید و آهنگ و لحن یا موقعیت یا ترکیب نکات، سبک را عوض می‌کند.» (بلاغت نتیجه فهم رابطه جمله‌ها و معانی آنهاست) (حاج ابراهیمی، ۱۳۷۶: ۸۴).

۵- افکار و عقاید

اگرچه مفهوم سبک در آثار قدما بیشتر به معنی «طرز نگارش» و «زبان و شیوه گفتار» است و چیزی که در بحث سبک مورد توجه قرار می‌گرفت، جنبه ظاهری و بیرونی کلام بود نه فکر و بینش گوینده (کریمی، ۱۳۸۹: ۸۰)، امروزه توجه به افکار و عقاید گوینده، یکی از پایه‌های سبک‌شناسی و شناخت سبک فردی هر اثر است و بررسی این موضوع، پهنه وسیعی را در ادبیات فارسی دربرمی‌گیرد. مضامین صوفیانه، از درون‌مایه‌هایی است که در ادبیات ما فصل مجزایی دارد و میراثی مکتوب است که نادیده گرفتن آن برابر است با نابودی درخت ریشه‌دار و کهن ادبیات فارسی و نسیان هویت تاریخی و فرهنگی ملتی بزرگ. گرایش به این آثار، علاوه بر اینکه در شناخت حالات، مقامات، افکار و مفاهیم صوفیانه عرفا سودمند است، در مقوله سبک‌شناسی از لحاظ زبانی و ادبی نیز خالی از فایده نخواهد بود.

سبک‌شناسی رسایل خواجه عبدالله انصاری

در باره پیشینه تصوف و ویژگی‌های ادوار مختلف آن، تحقیقات جامع شده است.^۲ اما نکته مهم در اینجا تحلیل سبک‌شناختی متن‌های صوفیانه برای تشخیص ارزش ادبی آنهاست. نثرهای صوفیانه، بیشتر با هدف تعلیم و تبلیغ تصوف در میان عامه مردم و دفاع از تصوف در برابر مخالفان، به وجود آمده و از سوی دیگر، روش کار صوفیه شامل تدوین کتاب و رساله و مجلس گفتن بوده است (رک. غلامرضایی، ۵۱۷: ۱۳۸۸). یکی از بزرگترین متصوفه‌ای که آثار شاخص و متعددی در ادبیات فارسی، داشته و به لحاظ تفکر و همچنین زبان و طرز بیان، سرمشقی برای صوفیان بعد از خود شده، شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری^۳ است، که علاوه بر دارا بودن مشرب تصوف، می‌توان او را واعظ و مجلس‌خوانی قدرتمند و مسلط دانست.

در تحقیق پیش رو، به سبک‌شناسی رسایلی از خواجه عبدالله، با توجه به بسامد عناصر گوناگون، از نظر سطح زبانی (آوایی، لغوی، نحوی) و ادبی پرداخته می‌شود. این رسایل شامل رساله دل‌وجان، واردات، کنزالسالکین، قلندرنامه و هفت‌حصار است. در مطالعات سبک‌شناسی، بهترین روش، شیوه بسامدگیری از عناصر مختلف سازنده سبک است؛ اصولاً سبک از طریق مقایسه فهمیدنی است و وجود یک یا چند عنصر سبکی چندان ارزشمند نیست؛ اما بسامد عناصر سبکی قابل اهمیت و بررسی است (رک. مهربان، ۱۳۸۹: ۱۲۱).

۱- سطح زبانی (آوایی)

در ابتدا باید ذکر کرد که ویژگی‌های نثر فارسی را در چهار دوره تعریف کرده‌اند. دوره اول از نیمه اول قرن چهارم هجری آغاز می‌شود، که تا اواخر قرن پنجم ادامه دارد و دوره دوم را می‌توان از اواسط قرن ششم به بعد دانست (با تلخیص: بهار، ۱۳۷۶: ۸/ ۳۲۳-۳۱۹).

از نظر زمانی، سبک خواجه را باید جزء دوره اول به حساب آورد، ولی از لحاظ زبانی و ادبی، همانطور که خواهیم دید؛ باید جزء متون دوره دوم محسوب شود؛ زیرا آثاری که در گروه اول قرار می‌گیرد، بیشتر به نثر پهلوی نزدیک‌اند و کهنگی زبان در آنها دیده می‌شود. نثر خواجه، نثری است ساده و مرسل همراه با سجع‌پردازی و موازنه و هیچ نشانه‌ای از خصوصیات کهن آوایی مربوط به آثار متقدم در آن یافت نمی‌شود؛ ویژگی‌هایی مانند انواع ابدال، تغییرات صامت و مصوت و تنوع واجی در آن وجود ندارد.

تنها در مواردی اندک «ک» به شکل «گ» آمده است:

«ای عقل تو گستی تو مؤدب راه و من مقرب درگاه» (کنز‌السالکین: ۴۶).

«اینکار بدل آگاهست نه بخرقه و گلا هست» (دل‌وجان: ۲۲).

در جایی نیز مصوت — به صورت «ه»، افتاد به صورت اوفتاد، و پارگین به شکل پارکین دیده شد:

«نماز نافله گذاردن کار پیره زنانست» (واردات: ۳۴).

«در راهی ناگاه در خای حمام اوفتاد» (کنز‌السالکین: ۵۳).

«از سر مستی غفلت در پارگین حمام حب دنیا که سر همه خطاهاست اوفتاده‌ای...» (کنز‌السالکین: ۵۴).

۲- سطح زبانی (لغوی)

کاربرد کلمات عربی

از قرن پنجم به بعد، دروازه زبان فارسی برای لغات بیگانه، خاصه تازی، باز شد و بدون هیچ‌گونه جوازی، لغات بیگانه از روی تفنن و تقلید و اظهار فضل وارد زبان فارسی شد. گذشته از این دسته لغات، واژه‌هایی نیز هستند که از روی زینت کلام و برای موازنه و ترادف، وارد نثر شده‌اند (رک. بهار، ۱۳۷۶: ۱/۳۰۱).

به دلیل اینکه خواجه در دوره‌ای می‌زیسته که کم استفاده از لغات عربی رو به افزایش می‌رود، او نیز تحت تأثیر این جریان قرار گرفته؛ ولی لغاتی عربی که به کار می‌گیرد، از لغات ساده و پرکاربرد است و نه لغات دشوار و نامأنوس. او در حد وفور از عبارات عربی استفاده کرده، که در جای خود بحث خواهد شد؛ برای مثال:

«ای مفضل بی فضول و ای عادل بی عدول و ای قاضی بی عزل و ای حاکم بی هزل» (هفت‌حصار: ۱۰۰).

«کلیه باش من تحریض است. حرفه معاش من تفویض است» (کنز‌السالکین: ۴۶).

«هان تا بحیات مستعاری منسوب نشوی بعاری» (قلندرنامه: ۹۴).

از جمله دلایلی که می‌توان برای استفاده خواجه عبدالله انصاری از واژگان عربی برشمرد عبارت است از:

۱- تأثیرپذیری از محیطی که در آن نشو و نما یافته است.

۲- دلبستگی به زبان عربی از حیث لفظ و معنا.

۳- خطیب بودن.

۴- زینت کلام و آهنگین کردن آثار.

۵- هماهنگ شدن بیشتر با زبان دین برای رسایی مفاهیم اعتقادی.

بالا بودن بسامد برخی لغات و عبارات

تکرار واژه و عبارت در متون صوفیه فراوان است و یکی از ویژگی‌های سبکی آنها محسوب می‌شود. تکراری که جنبه هنری دارد و به موزون شدن متن کمک می‌کند یا در رساندن مفهوم و غرض گوینده به کار می‌آید (رک. غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۴۰۵). انواع تکرار در رسایل خواجه به چشم می‌خورد؛ چه تکرار حرف چه واژه و همچنین عبارت. تکرار حرف بیشتر برای ایجاد آهنگ و هم‌نوایی در جملات است و تکرار واژه و جمله به نظر می‌رسد برای نشان دادن اهمیت موضوع نزد نویسنده است؛ چنان‌که تکرار این واژه‌ها و عبارات ذهن خواننده را درگیر می‌کند تا به اهمیت این تکرارهای بسیار پی ببرد. برای مثال در رساله دل‌وجان در یک پاراگراف بلند، دایم حرف «سین» را تکرار می‌کند؛ گویی می‌خواهد مخاطب را به سکوت وادار کند:

«... اسرار فاش کردن دیوانگیست. صبر با حق کردن مبارزیست... کرامت فروختن سگیست. کرامت خریدن خریست... اندیشه کردن جاسوسیست. راستی کردن ستاریست...» (دل‌وجان: ۲۵).

تکرار حرف «شین»: «کجاست عاشقی، صادقی، اشک‌ریزی، شیرین‌نفسی، مشک‌بیزی که قالبش فرشی بود و مرغ جانش عرشی بود» (کنز‌السالکین: ۶۲).

تکرار واژه «بد و نیک»: «یار بدتر از کار بد، یار نیک بهتر از کار نیک. یار نیک ترا بعد از آرد و کار نیک ترا بعجب آرد» (واردات: ۳۸).

کلمات کهن فارسی

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، نثر خواجه، نثری است ساده و مرسل که نشان کهنگی در آن نیست؛ به‌جز موارد انگشت شمار:

«گل سرخ از برای حاضران و تماشای ناظران بر گلبن تازه رخ را داده غازه» (کنز‌السالکین: ۸۴).

«سری که در سجود نیست سفجه به از او و دستی که در او جود نیست کفچه به از او» (واردات: ۳۴).

«هر که ترا دید جان او بمزید» (دل‌وجان: ۲۴).

باید گفت که رسایل خواجه، از نظر لغوی ویژگی خاصی ندارد، که باعث تمایز آن از دیگر آثار شود. در آن استعمال صیغه‌های فعلی خاص، معادل‌های فارسی، حروف اضافه با معانی ویژه، آوردن واژگان فارسی کهن، معانی خاص کلمات و وندهای مختلف دیده نمی‌شود.

چند نکته:

۱- دوری خواجه از به کار بردن الفاظ سخیف عامیانه که در آن روزگار در ادبیات تعلیمی صوفیه به خاطر روی‌کرد به مخاطبان که گاه طبقات عام اجتماعی بودند، کاربرد داشت.

۲- جدی بودن در نقد تصوف - به‌رغم شدت اعتقاد او به این مشرب - در آثار خواجه به‌وضوح دیده می‌شود. بدین منظور، او از زبان طعن علیه تصوف دروغین بهره برده است، به گونه‌ای که در رساله کنز‌السالکین یک باب کامل را به آن اختصاص داده است:

«اکنون جمعی که پیدا شده‌اند ایشانرا رنگی و ننگی بیش نیست. خانه و نامی. شمعی و قندیلی زرقی و زنبیلی... آستین مثال دروازه... دست بمال مردم دراز کرده...» (کنز‌السالکین: ۷۶).

و گاه برای این نقد احوال تصوف از جمله‌های دعایی یا تحذیری استفاده می‌کند:

«کاشکی عبدالله خاک شدی و نام او از دفتر وجود پاک» (دل‌وجان: ۲۲).

«یا عبدالله سال و ماه گریانند مردان راه و تو فارغ از جوانمردان آگاه» (کنز‌السالکین: ۶۲).

۳- سطح زبانی (نحوی)

فعل‌های پیشوندی

تعداد افعال پیشوندی، به مثابه سبک خاص، در رسایل زیاد نیست. پیشوندی که برای افعال بیشتر به کار آمده «در» است و البته گاهی «بر»:

«و در آنچه در نیم شبان تاریک در پس پرده کرده‌ایم از مادر گذران» (هفت‌حصار: ۱۰۶).
«و عادت او آنست که پیوسته خود را بیاراید تا مرد را از جاه و گاه در رباید» (قلندرنامه: ۹۶).
«الهی هر که را براندازی. با درویشان در اندازی» (دل‌وجان: ۲۱).

نقل با فعل و مصدر

گاهی خواجه برای رساندن مفاهیم به خواننده، علاوه بر فعل از مصدر نیز استفاده می‌برد:
«دل از چرک اغیار شستن است و شجره رستن است» (کنز‌السالكین: ۴۸).
«فنا از خودی خود رستن است و وفا دوست را میان بستن است و بقا بحق پیوستن است» (دل‌وجان: ۲۰).

جملات منفی

در رسایل، غالباً جملات به دو روش منفی می‌شود:

الف) منفی کردن فعل با افزودن «ن» به آغاز آن.

ب) آوردن «نه» و بسیار اندک «فی» در نقش قید منفی.

«کار نه روزه و نماز دارد بلکه شکستگی و نیاز دارد» (واردات: ۳۸).

«تا همه گل شوید نی خار» (قلندرنامه: ۹۳).

فعل مضارع و ماضی

در رسایل خواجه، فعل ماضی و مضارع نسبت به افعال اسنادی و امر و نهی کمتر کاربرد دارد و در بسیاری از موارد حذف فعل به قرینه داریم؛ خاصه به قرینه لفظی. در حالت استمراری چه در فعل ماضی و چه در مضارع به ندرت «می» و به خصوص «ی» استمراری دیده می‌شود.

فعل ماضی گاه با «ب» و اکثراً بدون «ب» و گاه هر دو در کنار هم آوردن شده است؛ برای مثال:

«کتابها انداختیم و بسخن آن قلندر برداختیم» (قلندرنامه: ۹۴).

«و هر که در تو رسید غنای او برسد» (دل‌وجان: ۲۵).

یکی دیگر از کاربردهای فعل، فعل مضارع التزامی است که گاه گاهی در رسایل به چشم می‌آید:

«اگر همه بستانند او بدهد و چون او بدهد کسی نتواند بستاند» (واردات: ۲۷).

«تا قدر شب بداند و قیمت صبح بشناسد» (کنز‌السالكین: ۶۳).

فعل‌های امر و نهی

خواجه عبدالله، یک واعظ و مجلس‌گو بوده و همچنین آثارش نیز با هدف تعلیم و پند و اندرز نوشته شده است؛ به همین دلیل بیشترین فعلی که در آثارش استفاده می‌کند، صیغه امر و نهی است. فعل امر در اکثر موارد، بدون «ب» و فعل نهی با «م» می‌آید. و این موضوع را می‌توان یکی از خصوصیات سبکی او دانست:

«کم گوی و کم خور و کم خفت و در سختیها صبر پیشه کن» (واردات: ۲۸).

«دست از فضولی بدار و خود را بشریعت سپار» (کنز‌السالكین: ۷۱).

«ما را به تازیانه قهر رانده مگردان» (هفت‌حصار: ۱۰۵).

انواع «را»

الف- «را»ی نشانهٔ مفعول: خواجه در آوردن نشانهٔ مفعول صرفه جویی نمی‌کند و در اغلب موارد آنها را ذکر می‌کند:

«ای جباری که گردنکشان را با تو روی مقاومت نیست ای حکیمی که روندگان را از بلای تو گریز نیست» (هفت‌حصار: ۱۰۲).

«چون ملک ذوالجلال بقدرت بر کمال پدید آورد عالم را. و بیافرید آدم را. پس بفرمود که فرزندان را و محبوسان زندان را...» (کنز‌السالکین: ۶۶).

ب- «را» در معنی حرف اضافه:

«بر هرگلی بلبلی را غلغلی» (کنز‌السالکین: ۸۳).

«دی رفت و باز نیاید فردا اعتماد را نشاید حالرا باش» (واردات: ۲۹).

ج- «را» فک اضافه: به ندرت این گونه «را» در رسایل کاربرد دارد:

«نصرت او علم ولایت را لشگر، عصمت او حشم حمایت را کشور، دل‌های نورانی را از ذوق معرفت او شهپر...» (کنز‌السالکین: ۴۲).

جمله‌بندی

در آداب نثر فارسی، محل فعل در آخر جمله است؛ لیکن در عربی، غالباً فعل در آغاز جمله قرار می‌گیرد؛ مثلاً جمله‌هایی که گوینده می‌خواهد مفاد فعل مذکور را از مهم‌ترین عنصر جمله قرار دهد (رک. بهار، ۱۳۷۶: ۷۸۴/۲). گاهی اجزای جمله در رسایل جابه‌جا می‌شود و فعل در آغاز جمله می‌آید که این حالت شبیه جمله‌بندی عربی است:

«نبینی که بعد از چندین نیاز و ناله و نماز چهارصدساله چون اهل کلیسا ملعون شد برصیصا و کشنده حمزه آشنا شد بیک غمزه» (کنز‌السالکین: ۶۷).

مطلب دیگر اینکه، خواجه در نثرش به طور مکرر از آیات قرآن و احادیث و جملات عربی به سه روش بهره برده است:

الف: به صورت ترکیب اضافی:

«فردای تو شب هیبت ان اقدفیه فی التابوت است» (کنز‌السالکین: ۵۲).

«و درخواست کردیم دعا لیس للانسان الا ما سعی» (قلندرنامه: ۹۴).

ب: عبارات عربی، دنبالهٔ عبارات فارسی:

«سقیهم ربهم تمامست شراباً ظهوراً کدامست» (واردات: ۳۱).

«در دست ایشان نه خشک و نه تر ولایرهنق وجوههم فتر» (کنز‌السالکین: ۷۸).

ج: برای تأیید و تأکید سخن:

«تو ما را قریب خود گردان و بروح و ریحان و حوران و رضوان برسان یا مغیث الضعفاء و یا مغنی الفقراء...» (هفت‌حصار: ۱۰۱).

«امروز توبه کن که فردا نیستی لاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم» (کنز‌السالکین: ۸۷).

نکته: در رسالهٔ کنز‌السالکین بیشتر از سایر رسالات از عبارات عربی و آیات و احادیث استفاده شده است.

۳- سطح ادبی (بدیع لفظی)

سجع

نثر مسجع در ایران از آغاز پدید آمدن نثر فارسی دری بوده است؛ ولی این شیوه به خطبه‌های کتاب انحصار داشته و کتاب یا رساله‌ای که تماماً مسجع باشد، قبل از قرن ششم دیده نشده است. «ظاهراً باید نخستین سجع‌ساز را شیخ الاسلام عبدالله انصاری

دانت. از مهم‌ترین آثار او، مناجات‌های اوست که این رسایل سرتاسر مسجع است. اسجاعی که خواجه آورده، نوعی از شعر است؛ زیرا عبارات او بیشتر قرینه‌هایی است مزدوج و مرصع و مسجع؛ گاهی برای آوردن سجع رسم عبارات را برهم می‌زند و همانگونه که گفته شد به شیوه عربی افعال را بر مسند و مسندالیه یا فاعل و مفعول مقدم می‌سازد» (بهار، ۱۳۷۶: ۷۳۱/۲-۷۳۰).

«در قرن پنجم هجری، خواجه‌عبدالله نخستین نویسنده‌ای بود که در قسمت‌هایی از آثار خود به سبک مقامات، به‌خصوص در التزام سجع نظر داشته، هر چند به شیوه معمول در نثر فارسی قرن پنجم، در التزام سجع و توازن در بیشتر موارد به افعال و روابط فارسی اکتفا کرده و به استعمال مفردات عربی نپرداخته‌اند؛ ولی به طور کلی قطعاتی از آثار او را می‌توان از مقوله مقامات به شمار آورد» (خطیبی، ۱۳۶۶: ۵۷۰-۵۶۹).

سجع‌پردازی یکی از شیوه‌های رایج واعظان و مجلس‌گویان از قبیل متصوفه بوده است. «این شیوه از گذشته رایج بوده و از آن جا که در ایران قبل از اسلام نیز کلمات قصار و حکمت‌آمیز مسجع وجود داشته، غریب نیست که این روش برگرفته از آن سنت باشد» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۳۲۷).

اهمیت صنعت سجع از آن است که کلام نویسنده را آهنگین و موزون می‌کند. گاهی خواجه اینقدر از سجع‌های متوالی و مکرر استفاده می‌کند که نوشتارش به شعر منثور نزدیک می‌شود. این آهنگین بودن نثر خواجه زمانی پرشورتر می‌شود که او علاوه بر سجع از جناس و تکرار و موازنه نیز استفاده کند:

«هم اکنون در گور نهی قدم. تا خود نه جان بینی و نه دم. و سودی ندارد ندم. گویند ای زاییده عدم، کجاست آن خیل و حشم. عاصی باشی عور جواب گویی از گور» (کنزالسالکین: ۴۹).

«ای گنج نیکو نهاد در خلقان مرا پندی ده از فرقان تا عاقل شود دیوانه و در آتش رود پروانه» (فلندرنامه: ۹۴).

«ای داند رازها و ای شنونده آوازاها و ای پذیرنده نیازها ای رساننده کامها و ای بصیر حالها و ای سمیع قالها...» (هفت‌حصار: ۱۰۳).

به طور کلی باید گفت که به‌جز موارد اندک، قسمت اعظم نثر خواجه، عبارت است از جملاتی متوازن و رودرو و سجع‌وار که به شعر آمیخته است (درهم آمیختن شعر و نثر به شیوه مقامات را نخست خواجه‌عبدالله در آثار نثری خود به کار برد که بی شک تقلیدگونه‌ای بود از اسلوب مقامات عربی) (خطیبی، ۱۳۶۶: ۶۰۰).

جناس

الف- جناس مرکب:

«عشق مردم خوارست. بی عشق مردم خوار است» (دل‌وجان: ۲۱).

ب- جناس ناقص:

«هابیل راه ایمان گزید و قابیل را سگ شیطان گزید» (کنزالسالکین: ۶۶).

ج- جناس تام:

«دراز دریا جوی نه از جوی» (دل‌وجان: ۲۳).

د- جناس زاید:

«ایمن آن زمان شوی که با ایمان زیر خاک شوی» (واردات: ۳۳).

ه- جناس مضارع:

«تا بفرمان جلیل؛ پیدا آمد خلیل» (کنزالسالکین: ۶۶).

یکی دیگر از صنایع پرکاربرد بدیع لفظی در رسایل، مبحث تکرار است که قبلاً به آن اشاره شد.

۴- سطح ادبی

مقصود اصلی از سخن تفهیم معانی مختلف و تقریر حالات متفاوت است. سطح ادبی هر سخن به حسب آن است که سخن‌پرداز مقصود خود را به بهترین وجه بفهماند و در روح شنونده مؤثر باشد. «چندان که موجب انقباض یا انبساط او گردد و خاطر او را برانگیزد تا حالتی را که منظور نویسنده است در مخاطب ایجاد کند» (همایی، ۱۳۸۰: ۵). این خاصیت را از سخنی باید چشم داشت که با محسنات لفظی و معنوی آراسته باشد. خواجه‌عبدالله انصاری در این خصوص، در رسایل پنج‌گانه از موارد ذیل بهره برده است:

مهم‌ترین آرایه‌های بدیع معنوی در رسایل خواجه، تناسب (مراعات‌النظیر)، تضاد و تلمیح است. او در مبحث تلمیح علاوه بر اشاره به داستان‌های گذشتگان و نامها، از آیه و حدیث نیز افراوان ستفاده کرده است.

تناسب

(آن را مراعات‌النظیر و یا توفیق نیز گویند و آنچنان است که دو یا چند چیز با هم تناسب داشته باشند؛ غیر از تناسب به طریق تقابل و تضاد) (رجایی، ۱۳۵۳: ۳۴۱).

«لاجرم کحال حکمت سرمه سیاه شب را بوسیله قم‌اللیل در دیده تو میکشد تا بینای ازل و ابد شوی» (کنز‌السالکین: ۵۱).
«آدمی و بخرابات رفتن و مؤمن و خرافات گفتن و اسلام و رباخواری و ایمان و ریاکاری نورانی و ظلمت جویی تهمت کننده و غیبت گویی» (فلندرنامه: ۹۷).

«نماز نافله گذاردن کار پیره زنانست روزه تطوع صرفه نان است حج گذاردن گشت جهان است دلی بدست آر کار آنست» (واردات: ۳۴).

تضاد

«ای دیرخشم زودآشتی آخر مرا در فراق بگذاشتی» (دل‌وجان: ۲۱).
«علم بر سر تاجست و جهل بر گردن غل» (واردات: ۲۹).
«بیگانه چون آشنا خورده رحمت اوست و دشمن چون دوست پرورده نعمت اوست» (کنز‌السالکین: ۴۲)

تلمیح

از اول تا آخر رساله هفت‌حصار، ستایش و قسم و دعاست. یک بخش این رساله خواجه به کتب آسمانی، ملائکه، پیامبران، امامان، اصحاب، عرفا و... قسم می‌دهد و جالب این جاست که نام خاص تمام را ذکر می‌کند:
«الهی بحرمت توریه و انجیل و زبور و فرقان... الهی ببرکت‌هاییل و شیث و ادریس و صالح... الهی بحرمت علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا... الهی بحرمت نیاز حسن بصری و بایزید بسطامی... الهی بحرمت محمد...» (هفت‌حصار: ۱۰۴-۱۰۳).

۵- سطح ادبی (بیان)

تشبیه بیشترین قسم از صور خیال به‌کاررفته در رسایل خواجه است. اغلب تشبیهات از نوع اضافه تشبیهی و تشبیه بلیغ است؛ یعنی فقط ارکان اصلی تشبیه (مشبه و مشبه به) ذکر شده است. البته گاهی تشبیه مفصل هم دیده می‌شود.

در نثرهای صوفیانه، ظاهراً به دلیل مقتضای حال مخاطبان که بیشتر مردمان عامی و بی‌سوادند؛ از میان اشکال صور خیال، از تشبیه فراوان استفاده شده است. در این متون، تشبیه تنها جنبه صور خیال ندارد؛ بلکه توضیح مسائل ذهنی و مجرد از راه عینی کردن آنها، هدف نویسنده است (رک. غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۴۱۷).

از دیگر صورخیالی که در نثر خواجه جلوه‌گری می‌کند، استعاره مکنیه یا تشخیص است که بیشتر به صورت غیراضافی آمده است. کنایه‌ها نیز بیشتر کنایه در فعل است تا کنایه در اسم و صفت.

تشبیه

الف- اضافه تشبیهی:

«در عالم معنی چون کاتب امر سالک از قلم تیزکار اذکار روز را بوسیله مداد شب سیاه بر قرطاس اخلاص و قاموالله قانتین روان دارد» (کنزالسالكين: ۵۴).

«اگر از قفس دنیا رستی بلطف احمد پیوستی» (واردات: ۳۲).

«ترا بُرد اخلاص است یا پلاس افلاس است» (فلندرنامه: ۹۷).

در رساله کنزالسالكين از اضافه تشبیهی بیشتر استفاده شده، که البته یکی از دلایلیش، حجم زیاد این رساله نیز هست.
ب- تشبیه بلیغ:

- این گونه تشبیه، تشبیهی است که به دلیل شدت زیبایی، وجه شبه آن پذیرفته و مقبول باشد؛ ولی در جمله ظاهر نشود، بلکه برای درک آن به اندیشه نیاز است؛ زیرا دریافت مطلبی، پس از جست‌وجو و تفکر بهتر به دل می‌نشیند و در ذهن پایدار می‌ماند (رک. زاهدی، ۱۳۴۶: ۲۴۳).

باب اول و دوم رساله کنزالسالكين به نام «در مقالات عقل و عشق» و «در مباحثه روز و شب» است. این دو قسمت مناظره و مفاخره عقل و عشق و روز و شب است که به نسبت زیاد از استعاره مکنیه و تشبیه بلیغ استفاده شده است. مثال‌هایی برای تشبیه بلیغ:

«ای شب تو رعیتی و من شاهم و تو ستاره و من ماهم. ای شب تو شبیهی و من درم، تو بلایی و من حرم» (کنزالسالكين: ۶۰).

«دنیا بازیگاه کودکانست» (فلندرنامه: ۹۶).

«نفس تب است و قبول خلق زَنار» (واردات: ۲۹).

استعاره

پرکاربردترین نوع استعاره در رسایل به‌خصوص در کنزالسالكين استعاره مکنیه است و آن زمانی است که متکلم چیزی را به چیز دیگر تشبیه کند و برخی لوازم و خصوصیات مشبه به را برای مشبه آورد؛ تا بر این تشبیه دلالت کند. این تشبیه پوشیده و غیرصریح را استعاره مکنیه یا استعاره بالکنایه گویند (رک. رجایی، ۱۳۵۳: ۳۰۵). گاهی خواجه چند صفحه را به این گونه استعاره اختصاص داده است:

«بنفشه بیمار، نیلوفر سوگوار، نرگس جان داده. سمن آواره، چمن بیچاره، ریاحین در سكرات...» (کنزالسالكين: ۲۰).

«درخت گوید ای که بغرور خود نمایی...» (فلندرنامه: ۹۳).

«عقل گفت من سکندر آگاهم. عشق گفت من قلندر درگاهم عقل گفت من صراف نقره خصالم عشق گفت من محرم حرم وصالم...» (کنزالسالكين: ۴۵).

کنایه در فعل:

«درویش آب در چاه دارد و نان در غیب» (واردات: ۳۰).

«ای روز بیش از این دراز نفسی مکن و دعوی کسی مکن» (کنزالسالكين: ۶۰).

«دوست به منشور جستن خطاست» (دل‌وجان: ۲۴).

«سر بر قدم او نهادم و چشمه از چشم بگشادم» (فلندرنامه: ۹۴).

۷- سطح ادبی (معانی)

مهم‌ترین ویژگی معانی جملات خبری در رسایل، احوال مسندالیه و اغراض ثانویه آن و احوال مسند و همین قصر و حصر است.

احوال مسندالیه

الف- حذف مسندالیه

از مهم‌ترین اغراض حذف مسندالیه در رسایل، زمانی است که در کلام قرینه لفظی باشد. و این مورد زمانی اتفاق می‌افتد، که جمله ابتدایی، مسندالیهی ذکر شود و در جملات بعدی برای دوری از اطناب ممل، دیگر آن مسندالیه آورده نمی‌شود: «الهی ببرکت آن بندگان که در آسمان و زمین ترا تسبیح و تهلیل گفته‌اند و میگویند و طاعت تو کرده‌اند و می‌کنند» (هفت‌حصار: ۱۰۴).

«دنیا سرای ترکست و آدمی برای مرگست چاهیست تاریک و راهیست باریک وای بر آنکس که چراغ یتیمان کشت و بار مظالم بر پشت» (فلندرنامه: ۹۶).

«و نازنینان خفته زار. که بسیار کوشیدند و بنوشیدند و در تابه حرص و امل جوشیدند...» (کنزالسالکین: ۸۷).

«ظلم اگرچه بسیار شود بسر آید، ظالم اگرچه جبار است بسر درآید» (دل‌وجان: ۲۳).

«کار نه روزه و نماز دارد بلکه شکستگی و نیاز دارد» (واردات: ۳۸).

گاهی خواجه، به دلیل واضح بودن مسندالیه، آن را ذکر نمی‌کند که این مورد بیشتر در خصوص خداوند مصداق‌دارد و بیشتر زمانی که خداوند را قسم می‌دهد یا به ستایش و مناجات می‌پردازد، مسندالیه حذف می‌شود. در رساله هفت‌حصار چون تماماً قسم است، این مورد بیشتر دیده می‌شود:

«ای داننده رازها و ای شنونده آوازا و ای پذیرنده نیازها ای رساننده کامها و...» (هفت‌حصار: ۱۰۲).

«ای خالق بی‌مدد؛ ای واحد بی‌عد؛ ای اول بی‌بدایت ای آخر بی‌نهایت...» (همان: ۱۰۰).

ب- ذکر مسندالیه

- مسندالیه با صفت مبهم «هر که» برای بیان مشمول حکم:

«هر که این ده خصلت نگاهدارد. از دین و دنیا برخوردار و هر که چهار چیز بدانست از چهار چیز برست...» (دل‌وجان: ۲۶).

«هر که از حق تعالی بر وی در ارادت گشاده شد در سعادت قرین شد» (کنزالسالکین: ۶۶).

«هر که خوار دارد پیران را. زود هیزم شود نیران را» (فلندرنامه: ۹۳).

- آوردن مسندالیه به صورت ضمیر متصل و منفصل برای تأکید:

«عقل گفت من تقوی بکار دارم عشق گفت من بدعوی چکار دارم. عقل گفت من در شهر وجود مهترم عشق گفت من از بود و وجود بهترم...» (کنزالسالکین: ۴۵).

«ملکا حال مرا میدانی خداوندا من عاجزم» (هفت‌حصار: ۱۰۴).

- گاهی نیز صفت اشاره «آن» برای تفخیم و بزرگداشت می‌آید که البته این مورد کمتر از سایر موارد دیده شد:

«و آن قلندر چون آفتاب روان شد» (فلندرنامه: ۹۴).

«الهی بحرمت آن جوانان که تو ایشانرا بخشیده‌ای» (هفت‌حصار: ۱۰۵).

- مسندالیه به صورت اسم عام: «جان جواب داد که فنا از خودی خود رستن است و وفا دوست را میان بستن است...» (دل‌وجان: ۲۰).

«کاردان کار میراند و مدعی ریش می‌چنبد» (واردات: ۳۱).

احوال مسند

نکته مهم در مورد مسند در رسایل خواجه عبدالله، تقدیم مسند است که اغلب غرض از آن، تأکید و جلب توجه و اهمیت دادن به مسند است:

«در آدم در این بلد. که شبیه است بخلد، دیدم که خلق در عمارت و دو شخص در طالب امارت...» (کنزالسالکین: ۴۴).

«رسید بکوه نخچیرگاه بر من افتاد چشم او ناگاه...» (فلندرنامه: ۹۴).

«چنین گوید مؤلف این رساله ندیم حضرت باری خواجه عبدالله انصاری» (دل و جان: ۲۰).

«بعاریت نازیدن کار زنان است از دیده جان دیدن کار مردان است» (واردات: ۳۳).

اغراض ثانوی جملات خبری

در جملات خبری غیر از خبر، مقاصد دیگری هم در کار است، که یکی از موضوعات اصلی علم معانی است. مهم‌ترین اغراضی که خواجه در رسایل ایراد کرده، بدین شرح است:

الف-خبر برای بیان هشدار:

«هر که دانست که چونست از دایره اسلام بیرون است» (دل و جان: ۲۵).

«هر چه بزبان آید بزبان آید» (واردات: ۳۰).

ب-خبر برای بیان عظمت و بزرگی:

«چون در کرم تو نگاه میکنم سزاوار همه خدایها هستی» (هفت حصار: ۱۰۶).

«پیری هه شیب و نوریست» (فلندرنامه: ۹۳).

ج-خبر برای ارشاد و هدایت:

«آترا که سرمست نیست دل در دست نیست و هر حسنه که دارد و تخم احسانی که کارد خیالی بود از سراب و سکری بود بی شراب» (کنز السالکین: ۴۸).

«خود را بزبان خود شکستن رعنا نیست طلب کردن دغاییست» (دل و جان: ۲۵).

د- خبر برای استرحام:

در رساله هفت حصار به دلیل درونمایه‌اش، این غرض ثانویه خبر به فراوانی دیده می‌شود:

«چون در معامله خود مینگرم سزاوار همه عقوبتها هستم و چون در کرم تو نظاره میکنم سزاوار همه خداوندیها هستی» (هفت حصار: ۱۰۶).

«الهی الهی ما بیچارگانرا از خرمن سوختگان نگردانی، الهی بفضل تو خو کرده‌ایم، طاقت عذاب نداریم...» (هفت حصار: ۱۰۵).

از دیگر اغراض جملات خبری رسایل، خبر برای تفاخر، بیان عجز، تحقیر، مدح و ستایش، توبیخ و ملامت و... است.

قصر و حصر

قصر و حصر، منحصر کردن مسندالیه در حکمی است. ادات قصر عبارت‌اند از: مگر، الا، فقط، بس، همانا، همان، تنها و... آوردن ادات اجباری نیست؛ بلکه در متون عالی ادبی، به قصد ادات را نیاورده‌اند؛ در این صورت تأکید و اغراق و تخیل بیشتر است. قصر بر دو نوع است: قصر صفت و قصر موصوف (رک. شمیسا، ۱۳۸۳: ۹۹۰).

در رسایل خواجه از هر دو گونه قصر استفاده شده، ولی اغلب قصر صفت بر موصوف است؛ به دلیل اینکه دو باب رساله کنز السالکین در مباحثه عقل و عشق و روز و شب و در بیان مفاخره و اغراق است، قصر صفت بر موصوف بیشتر در آن دیده می‌شود.

-قصر صفت بر موصوف:

«... عقل گفت من دبیر مکتب تعلیمم. عشق گفت من عبیر نامه تسلیمم. عقل گفت من آینه مشورت هر بالغم. عشق گفت من از سود و زیان فارغم...» (کنز السالکین: ۴۵).

«ترا شرف آدمیت داده‌اند و لقب انسانیت نهاده‌اند» (فلندرنامه: ۹۷).

«ای شب من معدن کرامتم، دمدمه قیامتم» (کنز السالکین: ۵۶).

- قصر موصوف بر صفت

«باطن تو ویرانه دل تو دیوخانه، سر و پای تو نفسانی قول و رای تو شیطانی جد تو در قبایح سعی تو در فضایح، کارهای تو در غلط و بارهای تو در سقط...» (قلندرنامه: ۹۷).

«جز راست نباید گفت» (دل‌وجان: ۲۲).

جملات انشایی

جملات پرسشی (استفهام)

انواع انشای طلبی عبارت‌اند از: «امر، نهی، استفهام، ندا، تمنی، ترجی». پرکاربردترین نوع آن در رسایل «استفهام»، «ندا»، «امر» و «نهی» است. مهم‌ترین اغراض بلاغی استفهام در رسایل این گونه است:

الف- انکار:

«در حق دنیا چگویم که برنج بدست آرند و به زحمت نگاهدارند» (واردات: ۳۲).

«از طاعت چه نور و از مصیبت چه خللست... عارف را از انکار منکر چه باک» (دل‌وجان: ۲۳).

ب- توییخ و ملامت:

«چند ازین تندی تا بکی چنین کندی» (کنزالسالكين: ۴۹).

«آنگاه با چنین کردار زشت تمنای بهشت. اینست آدمیت، رورو ای بی‌حمیت» (قلندرنامه: ۹۸).

ج- جز:

«الهی حاضری چه جویم ناظری چگویم» (واردات: ۳۰).

«ای عشق ترا کی رسد که دهن باز کنی و زبان بطعن دراز کنی» (کنزالسالكين: ۴۶).

از دیگر اغراض استفهام که بسیار معدود به چشم آمد، استفهام در بیان استبعاد و دوری و تحقیر است.

جملات ندایی

خواجه عبدالله در جملات ندایی از ادات «ای، یا، الف ندا» و واژه «الهی» بهره برده است، به‌خصوص در رساله هفت‌حصار که بیشتر جملات آن ندایی است:

«ای عزیز بی‌ذلت، ای غنی بی‌قلب، ای سمیع بی‌علت، ای معطی بی‌نکرت...» (هفت‌حصار: ۱۰۰).

«قلندر گفت ای عبدالله درشت راهیست راه دین» (قلندرنامه: ۹۴).

«الهی پنداشتم که ترا بشناختم اکنون پندار را درآب انداختم» (واردات: ۳۰).

«انصاریا فقیرا حقیرا، کجاست عاشقی، صادقی...» (کنزالسالكين: ۶۲).

جملات امری

مهم‌ترین اغراض بلاغی جملات امری در رسایل خواجه به این شرح است:

الف- دعا:

«تو بر ما رحمت کن و بفضل و کرم خویش ببخش» (هفت‌حصار: ۱۰۶).

«الهی اگر از دوستانم حجاب بردار و اگر مهمانم مهمانرا نیکو دار» (واردات: ۳۰).

ب- ارشاد و هدایت:

«اگر هزار بیم داری فرا آب ده خاک قدم مردانرا آب ده» (دل‌وجان: ۲۳).

«طوفان غفلت روز نگر که تیره است و چشم روح تو از او مجروح و خیره است» (کنزالسالكين: ۵۱).

ج- پند و اندرز:

«در عبادتها سعی کن و در معاملتها کوشش کن...» (قلندرنامه: ۹۹).

«از او خواه که دارد و می‌خواهد که بخواهی» (واردات: ۳۲).

و از دیگر اغراض مطرح شده در فعل امر، هشدار، و استرحام است. برای دوری از اطالۀ کلام، از اغراض بلاغی در فعل نهی، می‌توان بیشتر به ارشاد و هدایت و هشدار و توبیخ و ملامت اشاره کرد.

ایجاز، اطناب، مساوات

مطلبی که نویسنده یک اثر، باید به آن توجه وافی داشته باشد، این است که سخن به مقتضای حال و مقام مخاطب گوید؛ یعنی بدانند چه مواقعی باید سخن خود را بسط دهد و چه زمان‌هایی کلام مختصر گوید. در این مورد خواجه‌عبدالله نه از ایجازهای مکرر و بارد استفاده کرده که کلام را به سمت ابهام کشاند و نه اطناب‌های ممل و خسته‌کننده آورده که خواننده را ملول و دلزده کند. او هر دو وجه را به کار برده ولی به زیبایی و کمال هر چه تمامتر. در رسایل بررسی شده، خواجه ابتدا بسیار مختصر به حمد و ستایش خداوند می‌پردازد- به غیر از رسالۀ هفت‌حصار که تا آخر ستایش و قسم است - گاهی تنها سطری را به آن اختصاص می‌دهد و پس از آن وارد موضوع اصلی می‌شود و معمولاً انتهای رساله را با دعایی یا قسم دادن به ذات بی‌چونش به پایان می‌رساند.

نکته‌ای که در مورد تحمیدیه‌ها باید به آن اشاره کرد این است که تحمیدیه‌ها نمونه‌های کامل از نثر فنی و مصنوع و مسجع و در عین حال تابع دگرگونی سبک نثر هر دوره است. گاه تحمیدیه عبارت است از ترجمه و بهره‌گیری از آیه‌های قرآن به فارسی که در رسایل خواجه به آن برمی‌خوریم. در میان تحمیدیه‌ها، سخنان عارفان، رنگ و شکوه خاصی دارد و از شور و شوق و عشق خالی نیست؛ برای مثال، خواجه‌عبدالله در مقدمۀ زادالعارفین تحمیدیه‌ای مملع‌گون دارد (با تلخیص: ستوده، ۱۳۶۵: ۱۱-۷). خواجه در متن هم از ایجاز و هم از اطناب بهره برده، ولی هر کدام را در جای خود می‌آورد؛ یعنی جایی که لازم است، کلام را مبسوط می‌آورد و جایی که نیاز به اطالۀ کلام نیست به زیبایی از ایجاز استفاده می‌کند.

انواع ایجاز

ایجاز در علم معانی به دو نوع تقسیم می‌شود: ایجاز قصر و ایجاز حذف (ایجاز قصر عبارت است از تقلیل لفظ و تکثیر معنی؛ یعنی ادا نمودن معنی بسیار به لفظ کم و ایجاز حذف عبارت است از حذف چیزی از کلام) (تقوی، ۱۳۶۳: ۱۲۹ و ۱۲۷). خواجه در رسایلش بیشتر از ایجاز حذف استفاده کرده است؛ ولی به شیوه‌ای که در فهم مطالب خللی وارد نکند و موجب تعقید و ابهام در متن نشود.

-ایجاز حذف

«تا تو مرا بد خواهی و خود را نیک، نه مرا بد آید نه ترا نیک» (واردات: ۲۹).
 «در خود نظر کردم خود را دیدم عوری، و نفس را بر خود زوری» (کنزالسالکین: ۸۲).
 «جبر بند است و قدر ویران، مرکب میان هر دو آهسته میران» (دل‌وجان: ۲۲).
 خواجه‌عبدالله هر جا که خداوند را قسم داده است و حالتی مناجات‌گونه دارد و هر زمان که به توصیف می‌پردازد، بیشتر افعال را حذف می‌کند:

«الهی ببرکت نیاز ابوسعید ابوالخیر... الهی ببرکت ابدال و او تاد... الهی بحرمت محمد و فرقان...» (هفت‌حصار: ۱۰۴).
 «میدان آن رفته گل‌های آن بناز شکفته جانوران او زیبا صحن او همه دیبا درختان او بلند...» (کنزالسالکین: ۸۳).

اطناب

به نظر می‌رسد که خواجه در رسایلش بیشتر میل به اطناب دارد تا ایجاز؛ البته همانگونه که ذکر شد، ایجاز به خصوص ایجاز در فعل به وفور در رسایل وی دیده می‌شود؛ ولی چون خواجه خطیب بوده و روش او سجع‌پردازی و توجه به آرایش کلام و به کاربردن تشبیه و توصیف است، بیشتر به اطناب و دراز کردن سخن گرایش دارد؛ ولی نه تا حد پرگویی و خسته کردن خواننده و رفتن به سمت اطناب ممل. مهم‌ترین روش اطناب در رسایل وی «تکرار» است که قبلاً به طور کامل در مورد آن بحث شد. یکی دیگر از روش‌های خواجه در مبحث اطناب، «ایضاح بعد از ابهام» است:

«بدان ای عزیز که زندگانی بر مرگ وقتی ترجیح دارد که این ده چیز نگاهدارد: اول با حق سبحانه و تعالی بصدق دوم...» (دل‌وجان: ۲۶).

«... و شناختن حکمت‌های این راه تا نجات یابد: اول خدایرا باید شناخت که اوست دهنده بی‌منت...» (واردات: ۲۷).

«جملگی این رساله بر شش باب حواله شد: باب اول در مقالات عقل باب دوم در مباحثه شب و روز...» (کنزالسالکین: ۴۲).
نوع دیگری از اطناب که در رسایل به کار می‌رود، اطناب از نوع تکمیل است که جمله‌های دوم معانی جمله‌های اولی را تکمیل می‌کند:

«هر دمی که میزنی و پیله افلاس که می‌تنی، عطریست از سرور یا گنبدیست از غرور» (قلندرنامه: ۹۷).

«دیدم که حکم الهی رسیده و صرصر تیرماهی وزیده، گل‌ها ریخته، عندلیبان گریخته، لاله مرده...» (کنزالسالکین: ۸۶).

نتیجه

در سطح لغوی، زبان خواجه عبدالله، ویژگی بارزی ندارد؛ تنها خصوصیت لغوی سبک او تکرار است، که این تکرار در سه سطح حرف و واژه و جمله دیده می‌شود. گاهی او واژه‌ای را در چند جمله متوالی و حتی در طی چند صفحه تکرار می‌کند. تعداد کلمات و آواهای کهن در رسایل وی بسیار محدود است که این سادگی زبان هم به دلیل مخاطبان که مردمی عامی‌اند و هم به علت تعلیمی بودن آثار اوست. رسایل از نظر سطح زبانی و ادبی به دوره دوم نثر فارسی نزدیک‌تر است تا دوره اول آن و نشانی از کهنگی و قدمت در این آثار به چشم نمی‌آید. میزان به‌کارگیری کلمات عربی در حد تعادل و بیشتر در مفهوم امروزی آنهاست. در سطح نحوی، او از افعال پیشوندی به‌ویژه از «در» و گاهی اوقات «بر» مدد گرفته است و در نقل ماجرا گاهی فعل را با مصدر همراه می‌کند. در مبحث منفی کردن جملات، به آغاز افعال، «ن» می‌افزاید و گاهی از «فی» در نقش قید منفی بهره می‌برد. بیشترین بسامد افعال در رسایل، خاص افعال اسنادی و امر و نهی است که در عین حال افعال ماضی و مضارع نیز را شامل می‌شود ولی نه در شکل کهن آنها. انواع «وا» در رسایل به‌خصوص «وا»ی مفعولی وجود دارد. طرز جمله‌بندی در برخی موارد شبیه جمله ندی عربی است. او از جملات عربی و آیات و احادیث در نثرش بهره برده، که البته در برخی از رسایلش به‌ویژه کنزالسالکین کاربرد آنها بیشتر است. مهم‌ترین ویژگی سبک خواجه، در سطح ادبی و بیشتر بدیع لفظی است. هر شاعر یا نویسنده‌ای برای تأثیر کلام بر مخاطب روش خاصی را برمی‌گزیند و روش خواجه برای این نفوذ کلام، سجع‌پردازی بوده است. او به فراوانی سجع‌هایش معروف است و گاهی این تناسب لفظی رسایل به سبب آوردن سجع، همراه با جناس و تکرار و موازنه دو چندان می‌شود. رسایل، شعری آهنگین و منثور است و این نثر شاعرانه را می‌توان در جای جای آثارش حس کرد. در سطح بدیع معنوی، غالباً از تناسب و تضاد و تلمیح یاری گرفته است. در مقطع علم بیان، باید از تشبیه‌های او سخن به میان آورد که بیشتر از نوع تشبیه بلیغ و اضافه تشبیهی است. جنبه جاندارانگاری رسایل قوی است، او با این صنعت شور و حال نثرش را مضاعف می‌کند. کنایات او، بیشتر کنایه در فعل است تا اسم و صفت. آخرین مبحثی که در سطح ادبی رسایل، باید بدان توجه کرد، علم معانی است. در علم معانی به تأثیر کلام یک نویسنده یا شاعر بر روی مخاطب پرداخته می‌شود. روشی که خواجه برای برقراری ارتباط با مخاطب برگزیده، استفاده مکرر از جملات امر و نهی است، که این قضیه از یک خطبه‌خوان و سخن‌ران توانمند چندان بعید به نظر نمی‌رسد. در کنار آن از جملات ندایی و استفهامی و برای تأکید از قصر و حصر نیز یاری می‌جوید. او هر جا که لازم است، کلامش را موجز می‌کند و مواقعی که نیاز به شرح و بسط وافی ماجرا دارد، رو به اطناب می‌آورد؛ ولی خواجه عبدالله بیشتر به سمت اطناب هنری متمایل است تا ایجاز.

پی‌نوشت‌ها

۱. گونه‌های مختلف نگرش به جهان وجود دارد، که هر کدام از آنها، سخن و بیان خاصی را می‌طلبد و در زبان خاصی جلوه می‌کند، به هر کدام از این رفتارهای خاص ذهنی و زبانی «سبک» می‌گویند. سبک ادبی، دیدگاهی احساسی، همراه

با تخیل به جهان بیرون و درون دارد، که با زبانی مخیل و عاطفی همراه است که در آن معمولاً کلمات و جملات در معنای خود به کار نمی‌روند (با تلخیص: شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۹).

۲. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: رجایی بخارایی و بهار، ۶۷۴/۱۳۷۶: ۲ به بعد

۳. او از اعقاب ابویوب انصاری، صاحب رحل پیامبر است، که زمان هجرت ایشان از مکه به مدینه، بار خود را در منزل وی فرود آورد. او در هرات در سال ۳۹۶ به دنیا آمد. خواجه زبانی فصیح و طبعی توانا داشت؛ چنانچه شعر عربی و پارسی را نیک می‌سرود. استاد وی در تصوف خرقانی بود. اقامت او در هرات، صرف تعلیم و ارشاد سپری شد؛ تا اینکه در سال ۴۸۱ دار فانی را وداع گفت. رسالات او، از دیگر آثارش مشهورتر است، که به نثر موزون و مسجع نوشته شده؛ از قبیل: مناجات نامه، نصایح، زادالعارفین، کنزالسالکین، قلندرنامه، محبت نامه، هفت حصار، رساله دل‌وجان، رساله واردات و الهی نامه (با تلخیص: صفا، ۱۳۷۸: ۱۳۷۲/۲-۹۱۱-۹۱۱).

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۴۹). رسایل، تصحیح و مقابله و وحید دستگردی، چ ۳، تهران: کتابفروشی فروغی، چاپ سوم.
۳. بهار، محمدتقی (۱۳۷۶). سبک‌شناسی، ج ۱، ج ۹، تهران: مجید.
۴. _____ (۱۳۷۶). سبک‌شناسی، ج ۲، چ ۹، تهران: بدیهه.
۵. پروین گنابادی، محمد (۱۳۶۴). مقدمه ابن‌خلدون، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. تقوی، نصرالله (۱۳۶۳). هنجار گفتار در فن معانی و بیان و بدیع فارسی، چ ۲، اصفهان: فرهنگسرا.
۷. حاج ابراهیمی، محمدکاظم (۱۳۷۶). تاریخ الادب العربی، انتشارات دانشگاه اصفهان.
۸. خطیبی، حسین (۱۳۶۶). نثر فنی در ادب فارسی (تاریخ تطوّر و مختصات و نقد نثر پارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم)، ج ۱، چ ۱، تهران: زوآر.
۹. رجایی، محمد خلیل (۱۳۵۳). معالم‌البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، چ ۲، شیراز: دانشگاه پهلوی.
۱۰. زاهدی، زین‌الدین (جعفر) (۱۳۴۶). روش گفتار (علم‌البلاغه) در فن معانی، بیان و بدیع، مشهد: دانشگاه.
۱۱. ستوده، غلامرضا و محمدباقر نجف‌زاده بارفروش (۱۳۶۵). تحمیدیه در ادب فارسی، ج ۱، چ ۱، تهران: جهاد دانشگاهی.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). بیان، چ ۹، تهران: فردوس.
۱۳. _____ (۱۳۷۲). کلیات سبک‌شناسی، تهران: فردوس.
۱۴. _____ (۱۳۸۳). معانی، چ ۸، تهران: میترا.
۱۵. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چ ۱۴، تهران: فردوس.
۱۶. عبادیان، محمود (۱۳۶۸). درآمدی بر سبک و سبک‌شناسی در ادبیات، انتشارات جهاد دانشگاهی تهران.
۱۷. عسکری، حسن‌بن عبدالله (۱۳۱۹). الصناعتین، دارالاحیاء الکتب العربیه.
۱۸. غلامرضایی، محمد (۱۳۸۸). سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه، از اوایل قرن پنجم تا اوایل قرن هشتم (کلیات)، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۹. کریمی، مریم (۱۳۸۹). مبانی سبک‌شناسی، کتاب ماه ادبیات، شماره ۴۷ (پیاپی ۱۶۱).
۲۰. مهربان، جواد (۱۳۸۹). نظری انتقادی بر سبک‌شناسی در ایران، فصل‌نامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، شماره ۲۷.
۲۱. همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۰). فنون بلاغت و صناعات ادبی، چ ۱۹، تهران: هما.